شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

شیرازه

دگردیسی کمونیسم

فاصله کیهکشانی بین زندگی یک فرادست یا یک کارگر روزمزد آنقدر زیاد است که دیگر سخن از برابری بین ساکنان برج نیاوران و فرازنه ثروت و اطراق‌کنندگان مخروبه‌ها در فودره دره عسرت بیشتر شبیه افسانه‌هاست. اما چگونه جهان موقعیت فیلم‌ها را پذیرا شد و آن‌همه مارتزاک‌ها خونین جیه شد؟ کتاب «دگردیسی کمونیسم مارکس» از محسن حکیمی تلاشی است برای پاسخ به این پرسش. در اندیشه محسن حکیمی این سیر قهقرایی معلول دو علت بیرونی و درونی است. علت بیرونی هجوم و سرکوب بورژوازی اعم از خصوصی و دولتی بوده، و غرض از علت درونی ضعف و ناتوانی تاریخی جنبش کارگری خاصه در دو کشور آلمان و روسیه است. با نگاهی به تاریخ، حکیمی با در پیش گرفتن روش خود مارکس تاکید دارد که اکنون فقط یک قیامت‌گونه مارکسی می‌تواند وجود داشته باشد و آن کمونیسمی است که از دل نقد جرب ایدئولوژیک سرمایه‌داری دولتی بیرون آمده باشد. باید سراغ نقد این تجربه رفت. حکیمی در ادامه از تاکید همیشگی مارکس به وحدت دست و مغز یاد می‌کند و اینکه به نظر مارکس، کاری که طبقه کارگر انجام می‌دهد کار صرفاً مادی نیست، زیرا حتی ساده‌ترین و پیش‌پاافتاده‌ترین کار و تولید مادی مستلزم فکر است. بنابراین، کار طبقه کارگر همان پراکسیس یا وحدت کار مادی و کار فکری است، منتها وحدت در خود. منظور از طبقه کارگر «در خود»، طبقه‌ای است که به این خودآگاهی نرسیده که در حال مبارزه با چه مناسباتی است و رهایی او در گرو پیدایش کدام شرایط است. درحالی‌که طبقه کارگر «برای خود»، به نظر مارکس، طبقه‌ای است که به واسطه جنبش مادی و واقعی خود و آموزشی که مبارزه طبقاتی ضدسرمایه‌داری به او می‌دهد، آگاهی بی‌واسطه را پشت سر می‌گذارد و به خودآگاهی دست می‌یابد. به تعبیر مارکس، از سوی دیگر مشغله فیلسوف و نظام‌سازی انتزاعی او، کار فکری صرف و برتری از هرگونه کار مادی است. فیلسوف، ازجمله هگل، که مادری را از دنیای خودش بیرون می‌راند، زیرا اساسا از او در شان خود به وظیفه‌گلی در شان انسان نمی‌داند. او انسان و انسانیت را صرفا با کار فکری تعریف می‌کند و کار مادی را دون شان انسان می‌داند. آشکارترین وجه مشخصه فلسفه، که خود را در تاریخ چندهزارساله آن نشان می‌دهد، همین سلطه و برتری کار فکری بر کار مادی است. تبعیضی که خود ناشی از برتری یک طبقه اجتماعی بر طبقه اجتماعی دیگر است. چنین است که فیلسوف فقط با نیمه فکری انسان سروکار دارد. او نخست انسان واقعی را به مفهوم آن تبدیل می‌کند و سپس این مفهوم را می‌پروراند و از دل این پرورش، نظام فلسفی خود را می‌آفریند. در جریان همین تبدیل انسان واقعی به مفهوم انسان که در سیر فلسفه دچار این توهم می‌شود که گویا با تغییر و تحول این مفهوم، یعنی با نظریه‌پردازی صرف، جهان واقعی نیز تغییر می‌کند و متحول می‌شود. این بینش مبتنی بر نظریه‌پردازی صرف به عقیده حکیمی در افکار چپ نیز حضور داشته و موجب برتری و دست بالا داشتن تئوریسین‌ها و انقلابیون حرفه‌ای بر کارگران شده و رفته‌رفته طبقه را تضعیف کرده. این سیر نزولی به‌طور واقعی از حزب سوسیال‌دموکرات کارگری آلمان و شخص کائوتسکی به‌عنوان یکی از مراجع اصلی مارکسیسم آغاز شده و در حزب بلشویک روسیه و شخص لنین به اوج خود رسیده است. در این سیر قهقرایی، ناکامی طبقه کارگر در سازمان‌یابی طبقاتی و جنبشی خود در مقابل سرمایه‌داری به لحاظ نظری تثبیت و تحکیم شد؛ یعنی از یک سو اتحادیه کارگری به سازمانی برای جانه‌زنی صرف بر سر دستمزد و حداکثر ساعت‌ورزی اتحادیه‌ای تبدیل شد، و از سوی دیگر حزب نیز به‌جای اتکه جنبش سازمان‌یافته طبقه کارگر برای القای سرمایه باشد، تبدیل شده به «سازمان انقلابیون حرفه‌ای». در حالی‌که این دست که به نظر مارکس، کمونیست‌ها حزبی جدا از احزاب کارگری تشکیل نمی‌دهند و اصول فرقه‌گرایانه‌ای ندارند که بخواهند جنبش کارگری را به قالب آنها درآورند.

به نظر مارکس، مبارزه سیاسی سازمان‌یافته طبقه کارگر ضد رابطه اجتماعی سرمایه، یعنی خریدوفروش نیروی کار و تولید ارزش اضافی، مبارزه‌ای طبقاتی است. این مبارزه نه مبارزه‌ای فرقه‌ای و حزبی است به این معنا که تشکل جداگانه کمونیست‌ها آن را رهبری کند، و نه مبارزه‌ای ایدئولوژیک به این معنا که جنبش کارگری را به قالب این یا آن آموزه یا مکتب فکری درآورد. بنیاد رویکرد مارکس به سازمان‌یابی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری نیز نفی تقسیم کار به فکری و مادی است؛ تقسیم کاری که مارکس پیش از «مانیفست کمونیسم» آن را در «ایدئولوژی آلمانی» به نقد کشیده بود و بعدها نیز به‌ویژه در «سرمایه» و «نقد برنامه گوتا» بر الغای آن تاکید کرده بود. تئوری مورد نظر لنین همان کار فکری صرف است که در بیرون از جنبش کارگری و از ذیل روشنفکران بورژوا تدوین می‌شود، و ایراد او نیز به پراکسیس توده‌های طبقه کارگر یا جنبش خودانگیخته کارگران بلکه فعالیت عملی-تشکیلاتی مارکسیست‌ها برای پیاده‌کردن تئوری در جنبش کارگری است. به‌این‌ترتیب، پراتیک مورد نظر لنین و مارکسیست‌ها هیچ ربطی ندارد به آنچه مارکس «فعالیت عملی-انتقادی و انقلابی» می‌نامد؛ اینرا منظور مارکس از انقلاب برای خودکردن وحدت در خود کار مادی و کار فکری و بدین‌سان دگرگونی خودآگاهانه زیدگی طبقاتی است. حال اگنه فعالیت عملی تشکیلاتی مارکسیست‌ها چیزی نیست جز ادامه تشکیلاتی همان کار فکری صرف، یعنی فعالیت سازمان‌یافته برای مسلط‌کردن تشکیلاتی بر جنبش کارگری. تکیه لنین بر حیاتی کار فکری از کار مادی فقط بُعد تشکیلاتی ندارد، بلکه به رویکردی فلسفی و بدین‌سان ایدئولوژیک مبتنی است که بیانگر سیر قهقرایی کمونیسم مارکس و بازگشت به عرصه‌هایی از اندیشه و عمل است که مارکس آنها را نقد کرده بود. پیشروی به سوی الغای تقسیم کار به فکری و مادی از نگاه حکیمی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شرایط تکیه کارگران به نیروی خود در مبارزه با سرمایه است. این امر مستلزم آن‌گونه تشکلی است که اتحاد کارگران را در سازمان‌ها و نهادها، از این تشکل باید با تکیه به نیروی سازمان‌یافته توده کارگران، آموزش امور فکری سه کارگران خط تولید از یک سو و آموزش مادی به کارگران فکری از سوی دیگر را در محیط‌های کار بر سرمایه‌داری تحمیل کند. به‌علاوه، این تشکل باید با اعمال دموکراسی مستقیم در میان توده کارگران زمینه دخالت‌گری حداکثر آنان در تمام مسائل مربوط به تولید و توزیع را فراهم سازد. برخلاف تشکل‌هایی که سازوکارشان بر تحمیل اراده جمع بر فرد استوار است، این سازمان اتحاد جمعی کارگران را به عاملی برای شکوفایی توانمندی‌های فردی آنان تبدیل می‌کند. نزدیک‌ترین تشکل به این سازمان جنوبی کارگری است که از مبارزه اقتصادی روزمره کارگران عزیمت می‌کند و از آنجا به مبارزه سیاسی می‌رسد.

دگردیسی کمونیسم مارکس
محسن حکیمی
انتشارات اختران

بار دیگر مصدق، نفت وکودتا

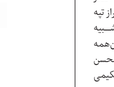

نیکلاکرجستانی*

در سال‌های اخیر، به‌خصوص در آستانه سالگرد درگذشت زنده‌یاد دکتر محمد مصدق، روزنامه‌های صنعت نفت و سالگشت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاهد نوشتارها و بحث‌هایی بودیم که به‌شدت مصدق را نقد می‌کردند. به طور خلاصه نقدها حول پنج ادعای کلان مطرح می‌شوند: ۱) ملی‌کردن صنعت نفت اشتباه بود؛ ۲) شکست مذاکرات نفتی با نهادها و کشورهای خارجی نتیجه انعطاف‌ناپذیری مصدق بود؛ ۳) دولت مصدق شکوفه نفت ساخت و مادر را پژمرد؛ ۴) مصدق با گرفتن اختیارات قانون‌گذاری، برگزاری رفراندوم و نپذیرفتن فرمان عزل خود خلاف قانون اساسی و نظام مشروطه و به شیوه دیکتاتوری، عمل کرد؛ و ۵) رویداد ۲۸ مرداد کودتا نبود، بلکه یک «قیام مردمی» علیه جرخش مصدق به «خودکامگی» بود. تا زمانی که اسناد رسمی نهادها و دولت‌های خارجی از طبقه‌بندی خارج نشده بودند می‌شد در باب نبین نقدها و ادعاهایی به‌عنوان فرضیه بحث کرد، اما با از طبقه‌بندی خارج‌شدن بیشتر اسناد مربوطه درمی‌یابیم که این ادعاها اکثرا برپایه دروغ و کژآگاهی استوارند. نه اسنادال‌های منطقی بر مبنای شواهد مستند و روش علمی. هدف از نوشتار حاضر پاسخ به نقدها و واگویی جامع کژآگاهی‌های کلیدی نهفته در پرده ادعای بالا بر مبنای پژوهش چندین‌ساله و مرور صدها سند رسمی است که در کتابم منتشر شده است (برای مشخصات اسناد ذکرشده در این نوشتار رجوع کنید به کتاب).[1] در نوشتاری که قبلا منتشر شد[2] سه ادعای کلان در باب موضوع نفت را واگاوی کردم. در نوشتار حاضر، افزون بر پرداختن به دو ادعای کلان دیگر («دیکتاتوری» مصدق و رویداد ۲۸ مرداد)، به این پرسش پاسخ خواهم داد که چرا بعد از کژدشت زنده‌یاد دکتر محمد مصدق، روزملی‌شدن صنعت نفت و سالگشت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاهد نوشتارها و بحث‌هایی بودیم که به‌شدت مصدق را نقد می‌کردند. به طور خلاصه نقدها حول پنج ادعای کلان مطرح می‌شوند: ۱) ملی‌کردن صنعت نفت اشتباه بود؛ ۲) شکست مذاکرات نفتی با نهادها و کشورهای خارجی نتیجه انعطاف‌ناپذیری مصدق بود؛ ۳) دولت مصدق شکوفه نفت ساخت و مادر را پژمرد؛ ۴) مصدق با گرفتن اختیارات قانون‌گذاری، برگزاری رفراندوم و نپذیرفتن فرمان عزل خود خلاف قانون اساسی و نظام مشروطه و به شیوه دیکتاتوری، عمل کرد؛ و ۵) رویداد ۲۸ مرداد کودتا نبود، بلکه یک «قیام مردمی» علیه جرخش مصدق به «خودکامگی» بود. تا زمانی که اسناد رسمی نهادها و دولت‌های خارجی از طبقه‌بندی خارج نشده بودند می‌شد در باب نبین نقدها و ادعاهایی به‌عنوان فرضیه بحث کرد، اما با از طبقه‌بندی خارج‌شدن بیشتر اسناد مربوطه درمی‌یابیم که این ادعاها اکثرا برپایه دروغ و کژآگاهی‌های منطقی بر مبنای شواهد مستند و روش علمی. هدف از نوشتار حاضر پاسخ به نقدها و واگاوی جامع کژآگاهی‌های کلیدی نهفته در پرده ادعای بالا بر مبنای پژوهش چندین‌ساله و مرور صدها سند رسمی است که در کتابم منتشر شده است (برای مشخصات اسناد ذکرشده در این نوشتار رجوع کنید به کتاب).[1] در نوشتاری که قبلا منتشر شد[2] سه ادعای کلان در باب موضوع نفت را واگاوی کردم. در نوشتار حاضر، افزون بر پرداختن به دو ادعای کلان دیگر («دیکتاتوری» مصدق و رویداد ۲۸ مرداد)، به این پرسش پاسخ خواهم داد که چرا بعد از کژدشت بیش از هفت دهه هنوز بعضی آقایان میراث مصدق را تحریف و تخریب می‌کنند.

آیا مصدق خلاف قانون اساسی عمل کرد؟

این ادعای مستقدان را در سه بعد آن واگاوی کرد (اختیارات رفراندوم و فرمان عزل):

۱) آیا دریافت اختیارات از مجلس نشان‌دهنده کرایش مصدق به دیکتاتوری است؟ هصد اصلی اختیارات قانون‌گذاری که مصدق از مجلس به طور قانونی دریافت کرد انجام برنامه دگرگونی سازمان صنعت نفت بود. در طول حدود یک سالی که او اختیار قانون‌گذاری داشت ۲۰۳ لایحه قانونی را ابلاغ کرد؛ یعنی حدود یک قانون در هر دو روز. موضوع اختیارات و انهام «دیکتاتوری» به وحدت در خود کار مادی و کار فکری و بدین‌سان دگرگونی خودآگاهانه زیدگی طبقاتی است. حال اگنه فعالیت عملی تشکیلاتی مارکسیست‌ها چیزی نیست جز ادامه تشکیلاتی همان کار فکری صرف، یعنی فعالیت سازمان‌یافته برای مسلط‌کردن تشکیلاتی بر جنبش کارگری. تکیه لنین بر حیاتی کار فکری از کار مادی فقط بُعد تشکیلاتی ندارد، بلکه به رویکردی فلسفی و بدین‌سان ایدئولوژیک مبتنی است که بیانگر سیر قهقرایی کمونیسم مارکس و بازگشت به عرصه‌هایی از اندیشه و عمل است که مارکس آنها را نقد کرده بود. پیشروی به سوی الغای تقسیم کار به فکری و مادی از نگاه حکیمی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شرایط تکیه کارگران به نیروی خود در مبارزه با سرمایه است. این امر مستلزم آن‌گونه تشکلی است که اتحاد کارگران را در سازمان‌ها و نهادها، از این تشکل باید با تکیه به نیروی سازمان‌یافته توده کارگران، آموزش امور فکری سه کارگران خط تولید از یک سو و آموزش مادی به کارگران فکری از سوی دیگر را در محیط‌های کار بر سرمایه‌داری تحمیل کند. به‌علاوه، این تشکل باید با اعمال دموکراسی مستقیم در میان توده کارگران زمینه دخالت‌گری حداکثر آنان در تمام مسائل مربوط به تولید و توزیع را فراهم سازد. برخلاف تشکل‌هایی که سازوکارشان بر تحمیل اراده جمع بر فرد استوار است، این سازمان اتحاد جمعی کارگران را به عاملی برای شکوفایی توانمندی‌های فردی آنان تبدیل می‌کند. نزدیک‌ترین تشکل به این سازمان جنوبی کارگری است که از مبارزه اقتصادی روزمره کارگران عزیمت می‌کند و از آنجا به مبارزه سیاسی می‌رسد.

۲) آیا برگزاری رفراندوم یک کنش ضد نفت بود؟ پاسخ به این پرسش را باید در دو وجه سیاسی و حقوقی آن واگاوی کرد. نخست، از دیدگاه سیاسی، باید به خاطر داشت که مصدق بیش از یک سال با مجلس هدفم کار کرد؛ این‌طور نبود که تا مجلس منعقد شد مصدق درصدد انحلال آن برآمده باشد. علاوه بر کنش‌های غیرعب و غریب و به‌اصطلاح آبستراکسیون وکلای فراکسیون مخالف مصدق، مجلس نیز طی دو سال و دانست که حدود ۳۰-۴۰ وکیل خریداری‌شده مجلس توسط سازمان‌های سی‌آی‌ای و ام‌آی‌سیکس، قصد دارند تا دولت او را استیضاح و برکنار کنند. شواهد و اسناد موجود این شک را تایید می‌کند. به نقل از اسناد انگلیس، قیمت مظفر بقایی، از همکاران نزدیک آیت‌الله کاشانی، حد هزار بود (حدود سه میلیون دلار به قدرت خرید امروز).[3] افزون بر این، به نقل از اسناد آمریکا، بقایی حداقل پنج بار با مقامات سفارت آمریکا در ایران دیدار کرد. کزارشگر سفارت آمریکا می‌نویسد بقایی امیدوار است که این دیدارها کاملا مخفیانه برگزار شوند (باید پرسید چرا مخفیانه؟). همچنین، به نقل از گزارش جیمز سی‌آی‌ای در باب عملیات طرح کودتا (تی‌پی‌آژاکس)، در طول سه ماه قبل از کودتا، آن سازمان مبلغ مشخصی (۱۳۲ هزار دلار) را برای «خرید» وکلای اصلی مخالف اختصاص داده بود. متعاقب این دسیسه، حدود ۱۵ نفر از آن حقوق‌بگیران در مجلس بست نشستند تا نشان دهند که مجلس برقرار است.

در یک چنین شرایط پیچیده سیاسی، مصدق مانند یک رهبر سیاسی دموکرات و طبق رفع رایج در سیستم‌های پادشاهی مشروطه رسما از شاه خواست که فرمان انتخابات جدید مجلس هجدهم را صادر کند تا مردم به بلوه دموکراتیک و حکومت مناقشه بین نخست‌وزیر و مجلس تصمیم بگیرند. اما شاه نپذیرفت، چون به نقل از اسناد سی‌آی‌ای، آن سازمان اصرار داشت که امام بقایی اکثریت مجلس را تشکیل خواهد داد و خواستار نخست‌وزیری شدن محمد رزم‌آرا، مدیر کل شرکت نفت ایران و انگلیس بود. بنابراین، مصدق هرگز رسما مجلس را منحل نکرد چون بر آن، اصل ۴۵ تصریح می‌کند که «کلیه قوانین و دست‌خط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد». این یعنی در مورد فرمان عزل خود او و همچنین فرمان انتصاب زاهدی، مصدق باید آن دو را امضا می‌کرد تا قابل اجرا شوند! افزون بر این، طبق اصل ۴۴ و ۶۰، وزرا به طور کامل به مجلس -و نه به پادشاه- پاسخ‌گو هستند. اصل ۶۴ حتی تاکید می‌کند که وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، ساب مسئولیت از خودشان بنمایند (فرمان یک حکم کتبی می‌باشد).[4]

دلیل دوم اینکه اگر این یک روند قانونی بود، چرا شاه فرمان عزل را به دست وزیر دربار نداد تا او در روز روشن و طبق عرف تشریفاتی آن را به مصدق ابلاغ کند، بلکه این فرمان را به یک سرهنگ ارتش (نصیری) سپرد تا آن را به همراه زهره‌وش و دو نامبین سرباز در نیمه‌شب به مصدق ابلاغ کند؟! مصدق هوشیارانه رسید دریافت فرمان را با ذکر ساعت وصول امضا، کرد تا در حافظه تاریخ بماند که این امر غیرعادی عرف تشریفاتی بوده است.

و دلیل چهارم اینکه فرمان‌ها واقعی به نظر نمی‌رسیدند. به اعتراف سرهنگ نصیری، شاه سوگندی که خیانتی را در دکارلاشت امضا، و متن هر دو فرمان را بعدا در دربار تکمیل کرده بودند. افزون بر این، فرمان‌های شاه مملو از اشتباهات بود؛ تاریخ برعکس معمولی نگاشته شده بود (نخست سال، بعد ماه، و بعد روز) نگاشته شده بود) و همچنین، ماه مرداد را «مرداد» هجی کرده بودند! «جالب‌تر اینکه فرمان عزل هرگز به‌عنوان مدرک رسمی در جریان محاکمه مصدق معرفی نشد. از آن هم مهم‌تر اینکه کیی خوانای هیچ یک از فرامین عزل در هیچ کتاب یا نشریه‌ای وجود ندارد. گرچه کیی‌های متعددی از فرمان انتصاب زاهدی در کتاب‌ها و مجله‌ها موجود است چون کودتاچیان در قانونی‌بودن فرمان عزل شک داشتند.

در پایان سخن این قسمت، نگارنده قصد ندارد تا از مصدق اسطوره بسازد. او هم مانند هر رهبر سیاسی دیگری به دلیل اشتباهات احتمالی در تعقیب اهداف سیاسی خود قابل انتقاد است. به نظر من مصدق سه اشتباه سیاسی بزرگ داشت: نخست کجه کودتاچیانی مانند سرتیپ زاهدی و سرهنگ نصیری را فریدا در دادگاه صحرایی محاکمه نکرد. اما حقوق‌بگیران انگلیس مانند براون رشیدیان را باز گذاشت و آنان را فورا با حداکثر مجازات قانونی روبه‌رو کرد. مرسوم گفت که مصدق در این دو مورد بخصوص، بیش از حد به اصول دموکراتیک و حکومت قانون پایبندی نشان داد. اشتباه دوم اینکه وزرا ۲۸ مرداد مردم را به خیابان دعوت نکرد تا از دولت در مقابل کودتاچیان دفاع کند. رمز و راز این تصمیم سرنوشت‌ساز مصدق برای همیشه در دهن‌ها پوشیده باقی خواهد ماند. آیا آن رمز نمی‌توانست ۳۰ تیر دیگری باشد؟ چرا مصدق این گزینه را انتخاب نکرد؟ او بر این باور بود که کار از کار گذشته و چنین اقدامی دست ارتش را برای سرکوبی خونین باز می‌گذارد و ریخته‌شدن خون هم‌میهنانش کار بیهوده‌ای است؟ با اینکه مصدق تصمیم گرفت با فداکردن قدرت و دولت خود، منبعد ابدی استقلال، آزادی، حکومت قانون و عدالت را در قلب ایرانیان بپرورد؟ و اشتباه سوم مصدق این بود که بعد از کودتای رخداده تا مرداد وگریز ماه از کشور همواره به سلطنت وفادار ماند و اعلام جمهوری نکرد.

رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چه بود؟

در این باب دو ادعای مشخص وجود دارد که می‌باید هر دو را در پیشگاه اسناد مورد بررسی قرار داد.

۱) ۲۸ مرداد، کودتا یا قیام مردمی؟ در طول چندین دهه پس از سرنگونی مصدق، مستقدان چند قرضیه کلان در این باب ارائه کرده‌اند. بسیاری از مستقدان مصدق به این باور بودند (عده کمتری هنوز هم به آن اعتقاد دارند) که وقایع ۲۵-۲۸ مرداد یک قیام مردمی علیه دیکتاتوری «مصدق» بود. تا زمانی که اسناد رسمی در طبقه‌بندی بودند می‌شد این ادعا را به‌عنوان فرضیه‌ای برای بحث قبول کرد، ولی پس از انتشار اسناد رسمی آمریکا دیگر نمی‌توان این ادعا را جدی گرفت. در واقع با انتشار اسناد سری دولت‌ها و نهادهای امنیتی خارجی افسانه «قیام ملی» دیگر وجاهت تاریخی مستندی ندارد. افزون بر این، تاکنون سه رئیس‌جمهور آمریکا (کلینتون، اوباما و نیکسون) و سه وزیر امور خارجه آمریکا و انگلیس (الیرایت، استراو و اوون) اقرار کرده‌اند که دولت‌های آمریکا و انگلیس کودتای ۲۸ مرداد را با کمک عاملان محلی نهادهای امنیتی خود اجرا کردند.

جالب اینکه بعضی آقایان هنوز بر این ادعا پافشاری می‌کنند، ولی در البسه تازه‌دوخته. اخیرا عده‌ای ادعا می‌کنند که کرجه عاملان خارجی در پشت رویداد ۲۵ مرداد بودند، ولی در رویداد ۲۸ مرداد فقط مردم ایران در یک قیام ملی به فرماندهی سرتیپ زاهدی دولت مصدق را برانداختند. از دیدگاه این آقایان، اسناد حقیقت دیگری را فاش می‌کند که کاملا به ادعای این منتقدان در تضاد است. اسناد سی‌آی‌ای به طور مشخص نشان می‌دهند که کروه کودتاچی آن سازمان به رهبری کرمیت روزولت پس از شکست مرحله نخست کودتا در ۲۵ مرداد فورا مشغول طراحی عملیات تازه شدند که اتفاقا رادیکال‌تر نقش مهمی در آن ایفا نکرده بود. نخست، پس از شکست مرحله نخست کودتا، روزولت برای نجات زاهدی او را در فرشی پیچیده و در صندلی عقب اتومبیل خود به خانه امن یک جاسوس سی‌آی‌ای می‌رساند و زاهدی تا بعدازظهر ۲۸ مرداد در همان خانه مخفی می‌ماند. دوم، روز ۶ مرداد روزولت و یاران جاسوسش همراه با چند عامل محلی سی‌آی‌ای («سرتیپ زاهدی، سرتیپ گیلانشاه، سرهنگ فرزانگان و برادران رشیدیان) در مخفیگاهی در سفارت آمریکا «اطاق جنگ» برپا کردند و با پیروی از یکی از سناریوهای طرح آژاکس («وضعیت آ» – Situation A) طرح عملیات برای روز ۲۸ مرداد را با سه محور عملیاتی آماده می‌کنند: الف) عملیات بی‌ثبات‌سازی و برپاکردن آشوب به وسیله مزدوران ماموران محلی سی‌آی‌ای (جلالی و کیوانی) که قرار شده بود آدم‌های خود را به‌عنوان طرفداران حزب توده برای زد و خورد در خیابان‌ها بیاورند؛ ب) مصادره تانک‌های شرمن از پادکان زرهی سلطنت‌آباد توسط خنثی‌کردن مقاومت نظامی دولت مصدق؛ ج) بسیج ارتش و اوباش جنوب شهر (طیب حاج‌رضایی، محمود مسگر، حسین رمضان‌بیگی و بیوک صابر) که به وسیله جلالی، کیوانی و ماموران محلی ام‌آی‌سیکس (برادران رشیدیان) اجیر شده بودند و حدود سه هزار اوباش جنوبی‌ها که دست را رهبری می‌کردند. در نهایت، بعدازظهر روز ۲۸ مرداد بعد از اینکه کودتاچیان بر اوضاع امنیتی تهران مسلط شده و مرکز رادیو را تصرف کردند، روزولت شخصا به دل زاهدی که با زیرپوش مشغول صرف نهار در مخفیگاه سی‌آی‌ای بود، رفته و به او می‌گوید: «آقایان، وقتش رسیده. شما باید از مخفیگاه بیرون آمده به خیابان‌ها بروید و رهبری اوضاع را به دست بگیرید». زاهدی پاسخ می‌دهد: «حتما، ولی چطور باید این کار را انجام دهیم؟».[5]

کدام‌یک از ادعاهای مضحک اخیر کجه بعضی آقایان در یک سفسطه واژگانی دیگر استدلال می‌کنند و روز رویداد ۲۸ مرداد را نمی‌توان «کودتا» نامید چون ریشه آن از دو واژه فرانسوی (coup d'etat) به معنی «ضربه به حکومت» قرار دارد. به ادعای آنها کودتا فقط بر ضد رئیس حکومت (Head of State) انجام می‌شود و در نتیجه، کنش شاه را نمی‌توان کودتا («ضربه به حکومت») نامید چون خود او رئیس حکومت بود. این استدلال هم از منظر تاریخی و هم از نظر منطق بی‌پایه است. نخستین، از دیدگاه تاریخی، این فرار از زمان مشروطه تا قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دو رویداد سیاسی بدون هیچ شکی کودتا محسوب می‌شوند و همان‌طور هم در تاریخ‌نگاری نام‌گذاری شده‌اند: کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس (تیر ۱۲۸۷) و کودتای رضا خان علیه دولت احمد شاه (اسفند ۱۲۹۹). در رویداد ۱۲۸۷ این خود شاه بود که با فرمان به توپ بستن مجلس کوشید حکومت مشروطه را سرنگون کند. در این رویداد، عملکرد شاه علیه یک نهاد حکومتی (مجلس) کودتا به حساب می‌آید. و همچنین در رویداد ۱۲۹۹ یک فرمانده لشکر قزاق دولت را ساقط کرد و قدرت را در دست می‌گیرد (سیدضیاء، نخست‌وزیر و رضا خان، سردار سپه). در این رویداد نیز کودتا علیه دولت صورت گرفت و نه شخص پادشاه چون احمد شاه از سلطنت برکنار شده بود.

اگر این شواهد برای قانع‌کردن مدعیان بسنده نیست، می‌توان به نمونه‌ای از آثار علمی-نظری در باب مقوله «کودتا» ارجاع داد. به گفته یکی از مولفین پژوهشگران این موضوع، «کودتا شامل نفوذ در بخش کوچک اما مهمی از دستگاه حکومتی (state apparatus) است که سیب برای بیرون راندن دولت (government) از کنترل بقیه دستگاه استفاده می‌شود». در اینجا باید به دو نکته مهم دیگر اشاره کرد. نخست اینکه در این مقوله مفهوم حکومت (state) به معنی نهادهای حکومتی مطرح می‌شود و نه یک شخص یا رئیس حکومت. در نتیجه کودتا می‌تواند علیه یکی از نهادهای حکومتی صورت بگیرد. همان‌طور که در ۱۲۸۷ محمدعلی شاه علیه مجلس و در ۱۲۹۹ رضا خان علیه دولت وقت کودتا کردند. نکته دوم اینکه در بادشاهی مشروطه سلطنت از طرف ملت به پادشاه به‌عنوان رئیس حکومت (Head of State) واگذار می‌شود. اما همان‌طور که پیش‌تر گفته شد این صرفا یک عنوان تشریفاتی است چون در عمل قدرت اجرایی توسط رئیس دولت (Head of Government) اعمال می‌شود و این هم به این دو نکته اشاره شده باشد.

در نتیجه، می‌توان استدلال کرد که این ادعای مستقدان، هم از جنبه تاریخی و هم از جنبه منطقی مردود است.

۲) آیا کودتای ۲۸ مرداد اجتناب‌ناپذیر بود؟ عده‌ای از تحلیلگران و منتقدان تصریح، شاه سرکوب‌گر خیابانی را در کارلاشت امضا، و متن هر دو فرمان را بعدا در دربار تکمیل کرده بودند. افزون بر این، فرمان‌های شاه مملو از اشتباهات بود: تاریخ برعکس معمولی نگاشته شده بود (نخست سال، بعد ماه، و بعد روز) نگاشته شده بود) و همچنین، ماه مرداد را «مرداد» هجی کرده بودند! «جالب‌تر اینکه فرمان عزل هرگز به‌عنوان مدرک رسمی در جریان محاکمه مصدق معرفی نشد. از آن هم مهم‌تر اینکه کیی خوانای هیچ یک از فرامین عزل در هیچ کتاب یا نشریه‌ای وجود ندارد. گرچه کیی‌های متعددی از فرمان انتصاب زاهدی در کتاب‌ها و مجله‌ها موجود است چون کودتاچیان در قانونی‌بودن فرمان عزل شک داشتند.

دلیل دوم اینکه اگر این یک روند قانونی بود، چرا شاه فرمان عزل را به دست وزیر دربار نداد تا او در روز روشن و طبق عرف تشریفاتی آن را به مصدق ابلاغ کند، بلکه این فرمان را به یک سرهنگ ارتش (نصیری) سپرد تا آن را به همراه زهره‌وش و دو نامبین سرباز در نیمه‌شب به مصدق ابلاغ کند؟! مصدق هوشیارانه رسید دریافت فرمان را با ذکر ساعت وصول امضا، کرد تا در حافظه تاریخ بماند که این امر غیرعادی عرف تشریفاتی بوده است.

و دلیل چهارم اینکه فرمان‌ها واقعی به نظر نمی‌رسیدند. به اعتراف سرهنگ نصیری، شاه سوگندی که خیانتی را در کارلاشت امضا، و متن هر دو فرمان را بعدا در دربار تکمیل کرده بودند. افزون بر این، فرمان‌های شاه مملو از اشتباهات بود: تاریخ برعکس معمولی نگاشته شده بود (نخست سال، بعد ماه، و بعد روز) نگاشته شده بود) و همچنین، ماه مرداد را «مرداد» هجی کرده بودند! «جالب‌تر اینکه فرمان عزل هرگز به‌عنوان مدرک رسمی در جریان محاکمه مصدق معرفی نشد. از آن هم مهم‌تر اینکه کیی خوانای هیچ یک از فرامین عزل در هیچ کتاب یا نشریه‌ای وجود ندارد. گرچه کیی‌های متعددی از فرمان انتصاب زاهدی در کتاب‌ها و مجله‌ها موجود است چون کودتاچیان در قانونی‌بودن فرمان عزل شک داشتند.

در پایان سخن این قسمت، نگارنده قصد ندارد تا از مصدق اسطوره بسازد. او هم مانند هر رهبر سیاسی دیگری به دلیل اشتباهات احتمالی در تعقیب اهداف سیاسی خود قابل انتقاد است. به نظر من مصدق سه اشتباه سیاسی بزرگ داشت: نخست کجه کودتاچیانی مانند سرتیپ زاهدی و سرهنگ نصیری را فریدا در دادگاه صحرایی محاکمه نکرد. اما حقوق‌بگیران انگلیس مانند براون رشیدیان را باز گذاشت و آنان را فورا با حداکثر مجازات قانونی روبه‌رو کرد. مرسوم گفت که مصدق در این دو مورد بخصوص، بیش از حد به اصول دموکراتیک و حکومت قانون پایبندی نشان داد. اشتباه دوم اینکه وزرا ۲۸ مرداد مردم را به خیابان دعوت نکرد تا از دولت در مقابل کودتاچیان دفاع کند. رمز و راز این تصمیم سرنوشت‌ساز مصدق برای همیشه در دهن‌ها پوشیده باقی خواهد ماند. آیا آن رمز نمی‌توانست ۳۰ تیر دیگری باشد؟ چرا مصدق این گزینه را انتخاب نکرد؟ او بر این باور بود که کار از کار گذشته و چنین اقدامی دست ارتش را برای سرکوبی خونین باز می‌گذارد و ریخته‌شدن خون هم‌میهنانش کار بیهوده‌ای است؟ با اینکه مصدق تصمیم گرفت با فداکردن قدرت و دولت خود، منبعد ابدی استقلال، آزادی، حکومت قانون و عدالت را در قلب ایرانیان بپرورد؟ و اشتباه سوم مصدق این بود که بعد از کودتای رخداده تا مرداد وگریز ماه از کشور همواره به سلطنت وفادار ماند و اعلام جمهوری نکرد.

آیا مصدق خلاف قانون اساسی عمل کرد؟

۲) آیا برگزاری رفراندوم یک کنش ضد نفت بود؟ پاسخ به این پرسش را باید در دو وجه سیاسی و حقوقی آن واگاوی کرد. نخست، از دیدگاه سیاسی، باید به خاطر داشت که مصدق بیش از یک سال با مجلس هدفم کار کرد؛ این‌طور نبود که تا مجلس منعقد شد مصدق درصدد انحلال آن برآمده باشد. علاوه بر کنش‌های غیرعب و غریب و به‌اصطلاح آبستراکسیون وکلای فراکسیون مخالف مصدق، مجلس نیز طی دو سال و دانست که حدود ۳۰-۴۰ وکیل خریداری‌شده مجلس توسط سازمان‌های سی‌آی‌ای و ام‌آی‌سیکس، قصد دارند تا دولت او را استیضاح و برکنار کنند. شواهد و اسناد موجود این شک را تایید می‌کند. به نقل از اسناد انگلیس، قیمت مظفر بقایی، از همکاران نزدیک آیت‌الله کاشانی، حد هزار بود (حدود سه میلیون دلار به قدرت خرید امروز).[3] افزون بر این، به نقل از اسناد آمریکا، بقایی حداقل پنج بار با مقامات سفارت آمریکا در ایران دیدار کرد. کزارشگر سفارت آمریکا می‌نویسد بقایی امیدوار است که این دیدارها کاملا مخفیانه برگزار شوند (باید پرسید چرا مخفیانه؟). همچنین، به نقل از گزارش جیمز سی‌آی‌ای در باب عملیات طرح کودتا (تی